

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۸۵

## آیه ۵۱

### آیه و ترجمه

و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فیوحي باذنه ما یشاء انه علی حکیم (۵۱)

ترجمه :

۵۱ - شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی، یا از وراء حجاب، یا رسولی می فرستد و به فرمان او آنچه رابخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است.

### شان نزول:

بعضی از مفسران شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که حاصلش چنین است: جمعی از یهود خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و عرض کردند: چرا تو با خداوند سخن نمی گوئی؟ و به او نگاه نمی کنی؟ اگر پیامبری همانگونه که موسی (علیه السلام) با او سخن گفت و به او نگاه کرد تو نیز چنین کن، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه همین کار را انجام دهی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: موسی هرگز خدا را ندید، اینجا بود که آیه فوق نازل شد (وچگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد).

### تفسیر:

### طرق ارتباط پیامبران با خداوند

همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم در این سوره تکیه خاصی روی

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۸۶

مساءله وحی و نبوت شده است، سوره با مساءله وحی آغاز شد، و با مساءله وحی که همین آیات است پایان می یابد.

و از آنجا که در آیات گذشته از نعمتهای الهی سخن در میان بود این آیات از مهمترین نعمتهای پروردگار و پربارترین مواهب او برای جهان انسانیت که همان مساءله وحی و ارتباط انبیاء با خدا است سخن می گوید.

نخست می‌فرماید: «شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید (و با او روبرو گردد، چرا که او منزّه از جسم و جسمانیت است) مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او» (و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا). «یا شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب» (او من وراء حجاب). آنگونه که موسی بن عمران در کوه طور سخن می‌گفت، و پاسخ می‌شنوید، از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می‌کند بی‌آنکه کسی او را مشاهده کند چرا که او مشاهده کردنی نیست. «و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند» (اویرسل رسولاً). آنگونه که فرشته وحی و پیک الهی «جبرئیل امین» بر پیامبر اسلام نازل می‌شد. «در این هنگام فرستاده الهی به فرمان پروردگار آنچه را خدای خواهد به پیامبرش وحی می‌کند» (فیوحی باذنه ما یشاء). آری راهی برای سخن گفتن خداوند با بندگان جز این سه راه نیست» چرا که او بلند مقام و حکیم است» (انه علی حکیم). بالاتر از آن است که دیده شود، یا با زبان سخن گوید، و تمام افعالش حکیمانه است، و ارتباطش با پیامبران روی حساب. این آیه در حقیقت پاسخی است روشن به افرادی که به خاطری خبری

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۸۷

ممکن است توهم کنند مساءله وحی دلیل بر این است که پیامبران خدا رامی‌بینند، و با او سخن می‌گویند این آیه روح و حقیقت وحی را به صورت فشرده و دقیقی منعکس کرده است. از مجموع آیه چنین بر می‌آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است:

- ۱ - القای به قلب - که در مورد بسیاری از انبیا بوده است مانند نوح که می‌گوید فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا: «ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز» (مؤمنون - ۲۷).
  - ۲ - از پشت حجاب - آن گونه که خداوند در کوه طور با موسی سخن می‌گفت و کلم الله موسی تکلیما (نساء - ۱۶۴).
- بعضی نیز «من وراء حجاب» را شامل رؤیای صادق نیز می‌دانند.

۳ - از طریق ارسال رسول - آن گونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده قل من کان عدوا لجبریل فانه نزلہ علی قلبک باذن الله: «بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد» (بقره - ۹۷).

البته وحی بر پیامبر اسلام منحصر به این طریق نبوده است، از طرق دیگر نیز صورت گرفته است.

این نکته نیز قابل توجه است که وحی از طریق القای به قلب گاه در بیداری صورت می گرفته، چنانچه در بالا اشاره شد، و گاه در خواب و رؤیای صادق، چنانکه در مورد ابراهیم و دستور ذبح اسماعیل آمده است (هر چند بعضی آن را مصداق من وراء حجاب دانسته اند).

گرچه شاخه های اصلی وحی همان سه شاخه مذکور در آیه فوق است، ولی بعضی از این شاخه ها، خود نیز شاخه های فرعی دیگری دارد، چنانکه بعضی

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۸۸

معتقدند نزول وحی از طریق فرستادن فرشته وحی خود به چهار طریق صورت می گرفته:

۱ - آنجا که فرشته بی آنکه بر پیامبر ظاهر شود در روح او القاء می کرده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ان روح القدس نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب: «روح القدس در قلب من این معنی را دمیده که هیچکس نمی میرد تا روزی خود را به طور کامل بگیرد، بنابراین از خدا بپرهیزید و در طلب روزی حریص نباشید».

۲ - گاه فرشته به صورت انسانی در می آمد و پیامبر را مخاطب می ساخت و مطالب را به او می گفت (چنانکه در مورد ظهور جبرئیل به صورت دحیه کلبی در احادیث آمده است).

۳ - گاه به صورتی بود که همچون زنگ در گوشش صدا می کرد و این سخت ترین نوع وحی بر پیامبر بود به گونه ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکش عرق عرق می شد، و اگر بر مرکب سوار بود مرکب چنان سنگین می شد که بی اختیار به زمین می نشست.

۴ - گاه جبرئیل به صورت اصلیش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود بر پیامبر ظاهر می شد و این در طول عمر پیغمبر تنها دو بار صورت گرفت

(همان گونه که در سوره نجم - آیه ۱۲ شرح آن خواهد آمد).

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۸۹

### نکته‌ها:

#### ۱- وحی در لغت و قرآن و سنت:

اصل وحی چنانکه راغب در مفردات می‌گوید اشاره سریع است خواه با کلام رمزی باشد، و یا صدای خالی از ترکیب کلامی، و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در وحی اشاره از یکسو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده، و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیاء با عالم غیب، و ذات پاک پروردگار، این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید و لسان اخبار وحی به معانی مختلفی به کار رفته است، گاه در مورد انبیاء، گاه در انسانهای دیگر، گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسانها، و گاه ارتباط مرموز شیاطین و گاه در مورد حیوانها.

جامعترین سخن در این زمینه سخنی است که از علی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که از مسأله وحی سؤال نمود نقل شده، امام آن را به هفت قسم تقسیم فرمود: ۱- وحی رسالت و نبوت مانند انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً: «ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوائف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داود زبور دادیم».

۲- وحی به معنی الهام مانند و اوحی ربک الی النحل: «پروردگارت به زنبور عسل الهام فرستاد».

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۰

۳- وحی به معنی اشاره مانند: فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا: «زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام خدا را تسبیح گوئید».

۴- وحی به معنی تقدیر مانند: و اوحی فی کل سماء امرها «خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود».

۵ - وحی به معنی امر مانند: و اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی: «به خاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید».

۶ - وحی به معنی دروغپردازی مانند: و کذلک جعلنا لکل نبی عدو اشیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا: «اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند».

۷ - وحی به معنی خبر مانند: و جعلناهم ائمة یمهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ماهدایت می کردند و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم».

البته بعضی از این اقسام هفتگانه می تواند شاخه هائی داشته باشد که بر حسب آن موارد استعمال وحی در کتاب و سنت افزایش خواهد یافت، و لذا تفلیسی

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۱

در کتاب «وجوه القرآن» وحی را بر ده وجه شمرده، و بعضی عدد را از این هم بیشتر دانسته اند.

اما از یک نظر از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است: «وحی تشریعی» و «وحی تکوینی»: «وحی تشریعی» همان است که بر پیامبران فرستاده می شد، و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

«وحی تکوینی» در حقیقت همان غرائز و استعدادها و شرائط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.

## ۲ - حقیقت اسرار آمیز

وحی در مورد «ماهیت وحی» سخن بسیار گفته شده، ولی از آنجا که این ارتباط مرموز از حدود ادراکات ما خارج است این بیانات نیز نمی تواند ترسیم روشنی از مسأله کند، و حتی گاه به بیراهه کشانده شده، آنچه گفتنی است در حقیقت در آیه مورد بحث به صورت فشرده و زیبایی بیان شده است، و بیش از آن تلاش و کوشش دانشمندان در این بحث به جایی نرسیده است، در عین حال لازم است بعضی از تفسیرها را که فلاسفه قدیم و جدید درباره وحی

گفته‌اند در اینجا یاد آور شویم:

#### الف - تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم

آنها روی مقدمات مفصلی معتقد بودند که وحی عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با «عقل فعال» که سایه آن بر عالم «حس مشترک» و «خیال» نیز گسترده می‌شود.

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۲

توضیح اینکه: آنها معتقد بودند که روح انسانی دارای سه قوه است «حس مشترک» که با آن صور محسوسات را ادراک می‌کند، و «قوه خیال» که با آن صورتهای جزئیة ذهنی را درک می‌نماید و «قوه عقلیه» که با آن صور کلیه را درک می‌کند.

این از یکسو، از سوی دیگر، آنها اعتقاد به افلاک نه گانه بطلمیوسی داشتند، و برای افلاک، نفس مجرد (همچون روح برای بدن ما) معتقد بودند، و می‌افزودند: این نفوس فلکی از موجودات مجردی بنام «عقول» الهام می‌گیرند، و به این ترتیب «نه عقل» مربوط به «افلاک نه گانه» قائل بودند.

از سوی سوم، عقیده داشتند که نفوس انسانی و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درک حقایق، باید از وجود مجردی که آن را «عقل فعال» می‌نامیدند کسب فیض کنند، که نامش «عقل دهم» یا «عقل عاشق» بود، و نام «عقل فعال» را به این مناسبت بر آن می‌گذارند که سبب فعلیت استعدادهای عقول جزئیة بود.

از سوی چهارم، معتقد بودند هر قدر روح انسان قویتر باشد ارتباط و اتصالش با عقل فعال که منبع و خزانه معلومات است بیشتر خواهد بود، بنابراین یک روح قوی و کامل می‌تواند در کوتاهترین مدت وسیعترین معلومات را به فرمان خدا از «عقل فعال» کسب کند.

و همچنین هر اندازه قوه خیال قویتر باشد، بهتر می‌تواند این مفاهیم را در لباس صورتهای حسی قرار دهد، و هر اندازه حس مشترک قویتر گردد انسان صور محسوسه خارجی را بهتر درک می‌کند.

سپس از مجموع این مقدمات چنین نتیجه می‌گرفتند: روح پیامبر چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است، و به همین دلیل می‌تواند در اکثر اوقات معلومات را به صورت کلی از عقل فعال بگیرد.

---

و از آنجا که قوه خیالیه او نیز بسیار قوی است، و در عین حال تابع قوه عقلیه است، می‌تواند صورتهای محسوسه مناسبی به آن صور کلیه که از عقل فعال دریافت داشته، بدهد، و در لباسهای حسی در افق ذهن خود ببیند! مثلاً اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد به صورت الفاظی بسیار موزون، و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخصی در نهایت کمال بشنود! و چون قوه خیالیه او تسلط کامل بر حس مشترک دارد می‌تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود!

### نقد و بررسی

البته این بیان متکی بر مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود شناخته شده، از جمله افلاک نه گانه بطلمیوسی، و نفوس و عقولی که متعلق به آنها است فعلاً جزء اساطیر محسوب می‌شود چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلائلی برخلاف آن در دست داریم. و از سوی دیگر این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی درباره وحی استفاده می‌شود هماهنگ نیست، زیرا آیات قرآن با صراحت وحی را یکنوع ارتباط با خدا می‌شمرد که گاه از طریق الهام به قلب، و گاه به واسطه فرشته وحی و یا شنیدن امواج صوتی، صورت می‌گیرد، و اعتقاد به اینکه اینها نتیجه فعالیت قوه خیالیه و حس مشترک و مانند آن است بسیار بی‌پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است، و عیب مهم دیگر آن این است که پیامبر را هم ردیف فلاسفه و نوابغ می‌شمرد، با عقلی قویتر و روحی نیرومندتر، در حالی که می‌دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیه جدا است، این دسته از فلاسفه بی‌آنکه توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته‌اند «و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

شرح بیشتر پیرامون این موضوع در لابلاي بحثهای آینده خواهد آمد.

### ب - تفسیر جمعی از فلاسفه جدید در مورد وحی

این گروه از فلاسفه به طور خلاصه وحی را به عنوان یکی از مظاهر «شعور باطن» یا «شعور ناآگاه» می‌شمرد.

در دائرة المعارف قرن بیستم در ماده «وحی» چنین آمده است: «غریبها



تا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملتها قائل به وحی بودند، چون کتابهای مذهبی آنان پر از اخبار انبیاء بود، علم جدید آمد و قلمروی کلیه مباحث روحی و ماوراء طبیعی کشید، و مساءله وحی نیز جزافسانه‌های قدیمی شمرده شد!... قرن نوزده میلادی فرا رسید جهان روح به وسیله دانشمندان به کمک دلائل حسی اثبات شد، مساءله وحی نیز مجدداً زنده گردید، این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند، و به نتایجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت اما قدم برجسته به سوی اثبات موضوع مهمی محسوب می‌شود که روزی از خرافات شمرده می‌شد.

این جمعیت روی مباحث روحی مطالعه کردند و تاکنون (هنگام تالیف دائرة المعارف) پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور پیرامون مطالب فوق نگاشته شده، و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مساءله وحی بود.

سخن در این زمینه بسیار است اما جان کلام این است که وحی را «تجلی شعور ناآگاه» (وجدان مخفی) می‌شمرند، که به مراتب از شعور آگاه قویتر و نیرومندتر است، و چون پیامبران مردان فوق العاده‌ای بوده‌اند وجدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومند بوده، و تراوشهای آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۵

### نقد و بررسی

ناگفته پیداست که آنچه را این گروه گفته‌اند صرفاً یک فرضیه است، و هیچگونه دلیلی بر آن اقامه نکرده‌اند و در حقیقت آنها پیامبران را مردانی با نبوغ فکری و عظمت شخصیت معرفی کرده‌اند، بی‌آنکه رابطه آنها را با مبدء جهان هستی، خداوند، و دریافت علوم از ناحیه او، و از بیرون وجود خود، پذیرفته باشند.

تمام اشتباه آنها از اینجا سرچشمه می‌گیرد که خواسته‌اند وحی را بامعیارهای علوم تجربی خود دریابند، و هر چه از این قلمرو بیرون است نفی کنند، و موجودات عالم را مساوی با آن بدانند که آنها درک کرده‌اند و آنچه را درک نکرده‌اند معدوم بشمرند.

این طرز تفکر آثار شومی نه تنها در بحث وحی که در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر از خود به جای گذاشته است، و اصولاً این طرز تفکر از پای



بست ویران است زیرا منحصر ساختن تمام موجودات جهان را به موجودات مادی و عوارض آنها با هیچ دلیلی ثابت نکرده‌اند.

### ج - نبوغ فکری

بعضی دیگر مطلب را از این هم فراتر برده‌اند و وحی را رسماً نتیجه نبوغ فکری انبیا پنداشته‌اند، و می‌گویند آنها مردانی بودند پاک فطرت و دارای نبوغ فوق العاده که با آن مصالح جامعه انسانی را درک می‌کردند و به صورت معارف و قوانینی بر انسانها عرضه می‌داشتند.

این سخن در حقیقت انکار صریح نبوت انبیا، و تکذیب گفته همه آنها، و متهم ساختن آنها به انواع خلاف گوئیها است (العیاذ بالله).  
به تعبیر روشنتر هیچیک از اینها تفسیر وحی نیست فرضیه‌هایی است که

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۶

در حدود افکار خود ساخته و پرداخته‌اند، و چون نخواسته‌اند بپذیرند که ماورای معلومات آنها حقایق دیگری است به این بیراهه‌ها کشانده شده‌اند.

### حق کلام درباره وحی

بدون شک ما نمی‌توانیم از رابطه وحی و حقیقت آن اطلاع زیادی پیدا کنیم، چرا که این یکنوع ادراکی است خارج از حدود ادراکات ما، و یکنوع ارتباطی است خارج از ارتباطهای شناخته شده ما، عالم وحی برای ما عالمی است ناشناخته و ما فوق ادراکات ما.

به راستی چگونه یک انسان خاکی با مبدا عالم هستی ارتباط پیدامی‌کند؟ و چگونه خداوند ازلی و ابدی و بی‌نهایت از هر جهت، بامخلوقی محدود و ممکن الوجود رابطه برقرار می‌سازد؟ و در لحظه نزول وحی چگونه پیامبر یقین پیدا می‌کند که این ارتباط از ناحیه اوست؟! اینها سوالاتی است که پاسخ آن برای ما مشکل است، و اصرار در فهم آن بسیار بی‌مورد.

تنها مطلبی که برای ما در اینجا معقول و قابل طرح است وجود یا امکان چنین ارتباط مرموزی است.

ما می‌گوئیم هیچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد، بلکه به عکس ما ارتباطهای مرموزی را در جهان خود می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم، و این ارتباطها نشان می‌دهد که ما فوق حواس و ارتباطهای ما نیز درک و دیده‌های دیگری وجود دارد.

بد نیست با ذکر مثالی این موضوع را روشنتر سازیم.  
فرض کنید ما در میان شهر کوران (البته کوران مادرزاد!) با دو چشم  
بینازندگی کنیم، تمام اهل شهر چهار حسی هستند (بنابر اینکه مجموع حواس

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۷

ظاهری انسان را پنج حس بدانیم) تنها ما هستیم که آدم (پنج  
حسی) می‌باشیم، پیوسته با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می‌بینیم،  
وبه اهل شهر خبر می‌دهیم، اما آنها همه تعجب می‌کنند، که این حس مرموز  
پنج‌گانه چیست که دایره فعالیتش اینگونه وسیع و گسترده است؟ و هر قدر  
بخواهیم درباره حس بینائی و عملکرد آن برای آنها بحث کنیم بی‌فایده است،  
جز شبیه مبهمی در ذهن آنها چیزی نمی‌آید، از یکسونمی‌توانند منکر آن شوند،  
چون آثار گوناگونش را می‌یابند و حس می‌کنند، و از سوی دیگر نمی‌توانند  
حقیقت بینائی را دریابند، چون در تمام عمر حتی یک لحظه بینا نبوده‌اند.  
نمی‌گوئیم وحی حس ششم است، بلکه می‌گوئیم یکنوع درک و ارتباط با  
عالم غیب و ذات پاک خداوند است که چون ما فاقد آن هستیم حقیقت آن را  
درک نمی‌کنیم، هر چند از طریق آثار به وجودش ایمان داریم.  
ما همین اندازه می‌بینیم مردانی بزرگ با دعوتی که محتوای آن ما فوق‌افکار  
بشر است به سوی انسانها می‌آیند و آنها را به خداوند و آئین الهی دعوت  
می‌کنند، و معجزات و خارق‌عاداتی که آن نیز فوق طاقبت بشر است با خود  
دارند که ارتباطشان را با عالم غیب روشن می‌سازد، آثار نمایان است اما  
حقیقت امر مخفی. مگر ما تمام اسرار این جهان را کشف کرده‌ایم که اگر با  
پدیده وحی برخورد کردیم و درک حقیقت آن بر ما مشکل شد آن را نفی کنیم.  
ما حتی در عالم حیوانات پدیده‌های مرموزی می‌بینیم که از تفسیر آن عاجزیم،  
مگر پرندگان مهاجر که در مسافت طولانی خود گاهی در سال هیجده هزار  
کیلومتر راه طی می‌کنند و از قطب شمال به جنوب و بالعکس حرکت  
می‌نمایند زندگی اسرار آمیزشان برای ما روشن است؟  
آنها چگونه جهت یابی می‌کنند، و راه را دقیقاً می‌شناسند؟ گاه در روزها و  
گاه در شبهای تاریک سفر دور و دراز خود را ادامه می‌دهند، در حالی که ما

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۸

اگر بدون وسائل فنی و دلیل راه حتی یک‌صدم مسیر آنها را نخواهیم طی کنیم

به زودی گم می‌شویم، این چیزی است که هنوز علم و دانش نتوانسته است پرده از روی آن بردارد، گروه‌هائی از ماهیان در اعماق دریاها زندگی می‌کنند که معمولاً به هنگام تخم‌ریزی به زادگاه اصلی خود که شاید هزاران کیلومتر با آنها فاصله دارد باز می‌گردند آنها از کج‌زادگاه خود را به این آسانی می‌یابند؟

و امثال این پدیده‌های مرموز در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بسیار زیاد است، و همین‌هاست که ما را از توسل به انکار و نفی باز می‌دارد، و توصیه شیخ الرئيس ابو علی سینا را به یاد ما می‌آورد که: کل ما قرع سمعک من الغرائب فضعه فی بقعة الامکان لم یزدک عنه قاطع البرهان: «هر چه از عجائب بشنوی آن را انکار مکن، و در بقعه امکان جای ده، مادام که دلیل قاطعی تو را مانع نشود»!

اکنون ببینیم مادیها برای انکار مسأله وحی چه دست و پائی کرده‌اند.

### منطق منکران وحی

بعضی از آنها هنگامی که مسأله وحی مطرح می‌شود پاسخ عجولانه‌ای به آن می‌دهند و می‌گویند: چنین چیزی بر خلاف علم است!

و اگر بپرسیم کجای آن بر خلاف علم است؟ با یک لحن قاطع و غرور آمیز می‌گویند: همین اندازه که علوم طبیعی چیزی را ثابت نکرد کافی است که آن را انکار کنیم؟ اصولاً مطلبی برای ما قابل قبول است که بامعیارهای علوم تجربی ثابت شده باشد!

از این گذشته در بررسیها و پژوهشهای علمی درباره جسم و روان انسان به حس مرموزی که بتواند ما را با جهان ماوراء طبیعت مربوط کند برخورد نکرده‌ایم.

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۴۹۹

پیامبران از جنس ما بودند، چگونه میتوان باور کرد که آنها احساس یا ادراکی ماورای احساسات و ادراکات ما داشته‌اند؟

### ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی

اینگونه برخورد مادیها با مسأله وحی منحصر به این مورد نیست، آنها در برابر تمام مسائل مربوط به «ماوراء طبیعت» چنین قیافه‌ای را به خود می‌گیرند، و ما نیز در همه جا برای رفع اشتباه آنها می‌گوئیم: فراموش نکنید قلمرو علم (البته آنها هر جا علم می‌گویند به معنی

علوم تجربی و طبیعی است) جهان ماده است، معیارها و ابزارهایی که برای مباحث علمی پذیرفته شده آزمایشگاهها، تلسکوپها، میکروسکوپها و سالنهای تشریح همه در همین محدوده کار می کنند، این علوم با این ابزارها و معیارها مطلقا در مورد خارج از محدوده عالم ماده نمی تواند سخن بگوید، نه نفی و نه اثبات، دلیل آن هم روشن است، و آن اینکه این معیارها توانایی محدود، و قلمرو خاصی دارند.

بلکه ابزار هر یک از علوم طبیعی، نیز برای علم دیگر فاقد توانایی و کاربرد است، فی المثل اگر میکرب سل را در پشت تلسکوپهای عظیم نجومی ببینیم نمی توانیم آن را انکار کنیم، و یا اگر ستاره پلوتون بامیکروسکوپها و ذره بینها قابل مشاهده نباشد نباید زیر سؤال قرار گیرد! ابزار شناخت در هر جا متناسب همان علم است، و ابزار شناخت برای ماوراء طبیعت چیزی جز استدلالات نیرومند عقلی که راه ما را به سوی آن جهان بزرگ باز می کند نخواهد بود. آنها که علم را از قلمروش خارج می کنند در حقیقت نه عالماند و نه فیلسوف، مدعیانی هستند خطاکار و گمراه.

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۰

ما همین اندازه می بینیم که مردانی بزرگ آمدند و مسائلی به ما ارائه کرده اند که از قدرت بشر خارج است و ارتباط آنها را با خارج از جهان ماده مسلم می سازد، اما این ارتباط مرموز چگونه است؟ برای ما روشن نیست، مهم این است که ما می دانیم چنین ارتباطی وجود دارد.

### چند حدیث پیرامون مسأله وحی

روایات فراوانی پیرامون مسأله وحی در منابع اسلامی وارد شده که گوشه هایی از این ارتباط اسرار آمیز پیامبران را با مبدء وحی روشن می سازد:

۱- از بعضی از روایات استفاده می شود هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق فرشته نازل می شد حال پیامبر عادی بود، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می گشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سنگینی فوق العاده ای احساس می کرد، تا آنجا که گاه مدهوش می شد، چنانکه در توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که از حضرتش پرسیدند: الغشیه التي كان تصيب رسول الله (صلی الله علیه و

آله و سلم) اذا نزل عليه الوحى؟ قال ذلک اذا لم یکن بینہ و بین اللہ احد، ذاک اذا تجلی اللہ لہ: آن حالت مدهوشی کہ بہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) بہ ہنگام وحی دست می داد چه بود؟ فرمود: این در ہنگامی بود کہ در میان او و خداوند هیچکس واسطہ نبود و خداوند مستقیما بر او تجلی می کرد!.

۲ - دیگر این کہ ہنگامی کہ جبرئیل بر آن حضرت (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) نازل می شد بسیار مؤدبانہ و توام با احترام بود، چنانکہ در حدیثی از امام صادق (علیہ السلام) آمدہ است: کان جبرئیل اذا اتی النبی قعد بین یدیه قعدۃ العبید، و کان لا یدخل حتی لیستاذنہ: «ہنگامی کہ جبرئیل خدمت پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) می آمد همچون بندگان

---

تفسیر نمونہ، جلد: ۲۰، صفحہ: ۵۰۱

در برابر حضرتش می نشست و ہرگز بدون اجازہ وارد نمی شد»!.

۳ - از روایات دیگری استفادہ می شود کہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) با یک توفیق الہی (و شہود باطنی) جبرئیل را بہ خوبی تشخیص می داد، چنانکہ در حدیثی از امام صادق (علیہ السلام) آمدہ است: کہ فرمود: ما علم رسول اللہ (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) ان جبرئیل من قبل اللہ الا بالتوفیق: «پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) نمی دانست جبرئیل از طرف خدا است مگر از طریق توفیق الہی».

۴ - در حدیث دیگری کہ از ابن عباس نقل شدہ تفسیری برای مساءلہ مدهوش شدن پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) بہ ہنگام نزول وحی دیدہ می شود کہ قابل توجہ است:

او می گوید کان النبی اذا نزل علیہ وحی وجد منه الما شدیداً و یتصدع راسہ، و یجد ثقلاً (و ذلک) قوله انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً، و سمعت انہ نزل جبرئیل علی رسول اللہ (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) ستین الف مرہ: «ہنگامی کہ وحی بہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) نازل می شد احساس درد شدیدی می کرد و سر مبارکش درد می گرفت، و در خود سنگینی فوق العادہ می یافت، و این ہمان است کہ قرآن می گوید مابہ زودی بر تو گفتار سنگینی القاء می کنیم، سپس می افزاید: من شنیدہ ام کہ جبرئیل ۶۰ ہزار بار بر رسول خدا نازل شد»!.

---

تفسیر نمونہ، جلد: ۲۰، صفحہ: ۵۰۲

آیه ۵۲ - ۵۳

آیه و ترجمه

و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان و لكن جعلناه نورا نهدي به من نشاء من عبادنا و انك لتهدى الى صراط مستقيم ۵۲

صراط الله الذي له ما في السموت و ما في الارض الا الى الله تصير الامور ۵۳  
ترجمه :

۵۲ - همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم، و تو مسلما به سوی راه مستقیم هدایت می کنی.

۵۳ - راه خداوندی که تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است، آگاه باشید بازگشت همه چیز به سوی خدا است.

تفسیر:

قرآن روحی است از جانب خدا

به دنبال بحث کلی و عمومی که درباره وحی در آیه گذشته آمد در آیات مورد بحث از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن گفته، می فرماید: «همانگونه که بر پیامبران پیشین، از طرق مختلف وحی فرستادیم، بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم» (و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا).

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۳

تعبیر به «کذلك» (اینگونه) ممکن است اشاره به این باشد که تمام انواع سه گانه وحی که در آیه قبل آمده برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تحقق یافت، گاه مستقیما با ذات پاک پروردگار ارتباط می یافت، و گاه از طریق فرشته وحی و گاه با شنیدن آوازی شبیه امواج صوتی چنانکه در روایات اسلامی نیز اشاره به همه اینها شده، و شرح آن را ذیل آیه گذشته بیان کردیم. در اینکه منظور از «روح» در اینجا چیست؟ دو قول در میان مفسران دیده می شود:

نخست اینکه منظور از آن قرآن مجید است که مایه حیات دلها و زندگی جانها

است، این قول را غالب مفسران برگزیده‌اند.  
 راغب در مفردات نیز می‌گوید: سمی القرآن روحا فی قوله و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا و ذلك لكون القرآن سببا للحياة الاخرية: «قرآن در آیه و كذلك اوحينا... روح نامیده شده زیرا سبب حیات اخروی است».  
 این معنی با قرائن مختلفی که در آیه وجود دارد مانند تعبیر به «کذلك» که اشاره به مسأله وحی است و تعبیر به «اوحينا» و همچنین تعبیراتی که درباره قرآن در ذیل همین آیه آمده است کاملاً سازگار است.  
 گرچه «روح» در سایر آیات قرآن غالباً به معانی دیگری آمده است ولی با توجه به قرائن فوق ظاهر این است که روح در اینجا به معنی قرآن است.  
 در تفسیر آیه ۲ سوره نحل (ينزل الملائكة بالروح من امره على من يشاء من عباده) نیز گفتیم که قرائن نشان می‌دهد روح در آن آیه نیز به معنی

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۴

«قرآن و وحی و نبوت» است، و در حقیقت این دو آیه یکدیگر را تفسیر می‌کنند.  
 چگونگی «قرآن» به منزله «روح» نباشد، در حالی که در آیه ۲۴ انفال می‌خوانیم: يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند که مایه حیات شما است»!  
 تفسیر دوم اینکه منظور «روح القدس» است (و یا فرشته‌ای که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می‌کرد).  
 مطابق این تفسیر «اوحينا» به معنی «انزلنا» (نازل کردیم) می‌باشد یعنی «روح القدس» یا آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم (گرچه اوحينا به این معنا در آیات دیگر قرآن دیده نمی‌شود).  
 در بعضی از روایات که در منابع معروف حدیث آمده نیز تائیدی بر این تفسیر دیده می‌شود، ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگتر است، لذا ممکن است اینگونه روایات که روح را به معنی روح القدس یا فرشته بلند مقام خدا تفسیر کرده اشاره به معنی باطن آیه باشد.  
 به هر حال در دنباله آیه می‌افزاید: «تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم» (ما کنت تدري ما الكتاب و



لاالایمان و لکن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا). این لطف خدا بود که شامل حال تو شد، و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی.

اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که علاوه بر هدایت تو به این کتاب بزرگ آسمانی و تعلیمات آن، بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی هدایت کند، و شرق و غرب جهان بلکه تمام قرون و اعصار را تا پایان زیر پوشش آن

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۵

قرار دهد.

بعضی از کج اندیشان چنین پنداشته‌اند که این جمله نشان می‌دهد پیامبر قبل از نبوت ایمان به خدا نداشت، در حالی که معنی آیه روشن است، می‌گوید: قبل از نزول قرآن، قرآن را نمی‌دانستی، و به محتوای و تعلیمات آن آگاهی و ایمان نداشتی، این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد توحیدی پیامبر و معرفت عالی او و آشنائیش به اصول عبادت و بندگی او ندارد، خلاصه عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم معرفت الله مطلب دیگر.

زندگی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده است نیز گواه زنده این معنی است، و از آن روشنتر سخنی است که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده: و لقد قرن الله به (صلی الله علیه و آله و سلم) من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته، یسلک به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم، لیل و نهاره:

«از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت، تا شب و روز وی را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد.»

در پایان آیه می‌افزاید: «به طور مسلم تو به سوی راه مستقیم مردم راهدایت می‌کنی» (و انک لتهدی الی صراط مستقیم).

نه تنها قرآن نوری برای تو است که نوری برای همگان است، و وسیله هدایتی برای جهانیان به سوی صراط مستقیم، این یک موهبت عظیم الهی است برای رهروان راه حق و آب حیات است برای همه تشنه کامان.

همین معنی به تعبیر دیگری در آیه ۴۴ سوره فصلت آمده: قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و الذین لا يؤمنون فی آذانهم وقر: «بگو این کتاب برای

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۶

کسانی که ایمان آورده‌اند مایه هدایت و شفا است، و کسانی که به آن ایمان نمی‌آورند گوشه‌ایشان سنگین است»!

سپس به عنوان تفسیری بر صراط مستقیم می‌افزاید: «راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است» (صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض).

چه راهی مستقیم‌تر از راهی است که به مبدء عالم هستی منتهی می‌شود؟ چه راهی صافتر از راهی است که به خالق عالم هستی می‌رسد؟

سعادت واقعی سعادت است که خدا به آن دعوت می‌کند، و راه وصول به آن تنها راهی است که او برای آن انتخاب کرده است.

آخرین جمله این آیه که در عین حال آخرین جمله سوره شوری است در حقیقت دلیلی است برای این معنی که راه مستقیم تنها راهی است که به سوی خدا می‌رود، می‌فرماید: «آگاه باشید، بازگشت همه چیز به سوی خدا است» (الا الی الله تصیر الامور).

از آنجا که او مالک عالم هستی و حاکم و مدبر آن است، و از آنجا که برنامه‌های تکاملی انسان باید تحت عنایت این مدبر بزرگ قرار گیرد، بنابراین راه مستقیم تنها راهی است که به سوی او می‌رود، و جز این راه، هر طریق دیگر انحرافی است، چرا که به سوی باطل است، مگر حقی جز ذات پاک او در عالم وجود دارد؟!

این جمله در عین حال بشارتی است برای پرهیزگاران، و تهدیدی است برای ظالمان و گنهکاران که بازگشت همه آنها به سوی خدا است. و نیز دلیلی است بر اینکه وحی باید تنها از سوی خدا باشد، چرا که بازگشت همه اشیاء و تدبیر آنها به سوی او است، و به همین دلیل او باید مبدء وحی بر پیامبران باشد، تا هدایت واقعی صورت گیرد، و به این ترتیب صدر و ذیل

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۷

این آیات با یکدیگر مربوط و منسجم است، و پایان سوره نیز با آغاز آن، و خط کلی حاکم بر آن هماهنگ است.

**نکته:**

#### ۱- پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟

در اینکه پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست، و تاریخ

زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند اما در اینکه بر کدام آئین بوده؟ در میان علما گفتگو است.

بعضی او را پیرو آئین مسیح (علیه السلام) می دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است. بعضی دیگر او را پیرو آئین ابراهیم (علیه السلام) می دانند، چرا که شیخ الانبیاء و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان آئین ابراهیم معرفی شده «ملة ابراهیم» (حج - ۷۸).

بعضی نیز اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند: می دانیم آئینی داشته، اما کدام آئین؟ بر ما روشن نیست!

گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچکدام مسلم نیست، و مناسبتر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده، و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت. شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده، و در بالا ذکر کردیم که می گوید: «خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم، و طرق اخلاق

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۸

نیک سوق دهد.

ماءموریت چنین فرشته ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است. شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بتخانه بود، و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می داد، و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پایبند بود.

روایات متعددی نیز - طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار - در منابع اسلامی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تائیدی مسلماً بر اساس الهام روح القدس عمل می کرد (۱).

«علامه مجلسی» شخصا معتقد است که پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت

دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند، و صدای آنها را می‌شنید، و گاه در رؤیای صادق به او الهام الهی می‌شد، و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید، و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد، او شش دلیل بر این معنی ذکر می‌کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می‌توانید در جلد ۱۸ بحارالانوار صفحه ۲۷۷ به بعد مطالعه کنید).

## ۲- پاسخ به یک سؤال

به دنبال این بحث این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به آنچه درباره ایمان و اعمال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از نبوت گفته شد چرا در آیه فوق می‌فرمایند: ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان «توقلاً نمی‌دانستی قرآن و ایمان چیست»؟! گرچه پاسخ این سؤال را به طور فشرده به هنگام آیه بیان کردیم ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود.

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۰۹

منظور این است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام از جزئیات این آئین و محتوای قرآن خبر نداشت. اما در مورد «ایمان» با توجه به اینکه بعد از «کتاب» ذکر شده، و با توجه به جمله‌هایی که بعد از آن در آیه آمده، روشن می‌شود که منظور ایمان به محتوای این کتاب آسمانی است، نه ایمان به طور مطلق، بنابراین تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی‌تواند دستاویزی برای بیمار دلانی که می‌خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند، بوده باشد.

بعضی از مفسران پاسخهای دیگری نیز از این سؤال داده‌اند از جمله:  
الف: منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است.  
ب: منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می‌دانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از آن موحد بود اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود.

ج: منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی‌رسد، و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد).

د: در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است ما کنت تدری کیف تدعو الخلق الی الایمان: «تو نمی دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی».

ولی به عقیده ما از همه پاسخها مناسبتر و هماهنگتر با محتوای آیه همان پاسخ اول است.

---

تفسیر نمونه، جلد: ۲۰، صفحه: ۵۱۰

### ۳ - یک نکته ادبی

در اینکه مرجع ضمیر در جمله «لکن جعلناه نورا...» ولی ما آن رانوری قرار دادیم) چیست؟ گفتگو است: بعضی گفته اند منظور همان قرآن، بزرگ کتاب آسمانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور نور الهی ایمان باشد. ولی مناسبتر از هر دو این است که به قرآن و ایمان هر دو باز گردد، و چون این دو به یک حقیقت منتهی می شود، بازگشت ضمیر مفرد به آن بی مانع است. پروردگار! قلوب ما را همیشه به نور ایمان روشن دار، و ما را به لطف به آنچه خیر و سعادت ما است هدایت فرما. بارالها! به ما آنچنان ظرفیت و شکیبائی مرحمت کن که به هنگام نعمت طغیان نکنیم، و در برابر مصائب و بلاها زانو نزنینم. خداوند! در آن روز که ظالمان و مستکبران حیران و سرگردان و بی پناهند، و مؤمنان در کنف حمایت مصون و محفوظند، ما را در صف مؤمنان مخلص قرار ده.

آمین یا رب العالمین

پایان سوره شوری

↑ فهرست

→ قبل